

سفر نامه ترکستان و ایران

قسمت پنجم - آخرین وقایع بخارا و حرکت از بخارا

گفتیم که مقاله‌هایی را که سیاح جوان ژنوی از وضع ترکستان و ایران به کسان و دوستان خود، به سه ژنو میفرستاده در «ژورنال دوژنو» - روزنامه یومیه ژنو - بچاپ میرسیده است و به امر ناصرالدین‌شاه آن نامه‌ها را شخصی بنام میرزا علی‌خان که عنوان «مترجم مخصوص» شاه عنوان داشته است بفارسی به ترجمه رسانیده و شخص دیگری به نام محمد قزوینی (که نباید او را با علامه محمد قزوینی اشتباه کرد) آن ترجمه را به خط نستعلیق نوشته و از نظر شاه گذرانیده بوده‌اند. اکنون دنباله مطلب:

بحر خزر و ایران، رهسپار گردید. موزر عایدات اساس بخارا را از راه «تجارت» پنبه نوشته است که از چهل هزار الی پانصد هزار بار شتر بیشتر میشود، و پس از پنبه ابریشم تابیده و یا نتابیده و پوست گوسفند است که در اروپا آنرا «حاجی ترخانی» در خود بخارا آنرا «قره‌قل» می‌خوانند.

نوشته است اگر یک تاجر بخارائی پس از مراجعت از روسیه همان لباسی را بپوشد که در روسیه پوشیده بوده است پای او را به چوب می‌بندند و بسا اول مخصوص او را چوب میزنند و مبلغ پانصد الی هزار تیلای باید جریمه بپردازد و تیلای پول طلاست که قیمت آن تخمیناً پانزده فرانک میشود.

شرحی که موزر درباره زراعت در آن صفحات نوشته بسیار خواندنی است. نوشته است «زراعت زمین در آسیای وسطی الحال مدتی است که بیشتر بدست اسیرهایی است که آنها را از قیرقزها و ترکمنها در مقابل پول خریداری کرده‌اند. جماعت صحرا گرد قرقیز و

مادرت از دیدار تو خوشحال بشود لازم است اول خدمت ولی نعمتی که ترا به اروپا فرستاده است بررسی و سهاگزاری بعمل آوری. میگفت بهمراهی پدرم به منزل آن مرد محترم رفتیم. بعد از ظهر بود و وقتی وارد شدیم تاها را صرف کرده و مشغول تریاک کشیدن بود. دست بمسینه مدتی همانجا در چند متر فاصله ایستادیم تا روی خود را بطرف ما برگرداند و از پدرم پرسید ایشان کی هستند. پدرم بعرض رسانید که غلامزاده سعدالله است. گفت هان، هان سعدالله خان خودمان، پیش بیا، پیش بیا. سعدالله خان میگفت پیش رفتم و بزمین خم شدم دست او را بوسیدم. پرسید از کجا می‌آئی. عرض کردم از سوئیس. پرسید خیلی دور است، عرض کردم بله، خیلی دور است. گفت بگو ببینم پادشاه سوئیس هم تریاک میکشد. عرض کردم سوئیس پادشاه ندارد. تعجب کنان پرسید پس چه دارد. بعرض رسانیدم که جمهوری است گفت خیلی خوب، آیا همان جمهوریش تریاک میکشد...

موزر میگوید ما قبل از حرکت از بخارا از طرف امیر دعوت کردند که شب آخر را در «شربودین» در عمارتی که خود امیر در آنجا ساکن است بگذرانیم. نوشته است «اطاق خواب من بقدری بزرگ بود که یک دسته قشون پیاده نظام میتواند در آن مشق نماید.»

موزر نوشته است که قصدش این بوده است که از بخارا به طرف «چهارجو» و «رودجیحون» حرکت نماید و با سفینه به «پطر» و «الکساندرسک» برود و از آنجا از راه خیوه و صحرای ترکمن بطرف

پیش از آنکه از بخارا حرکت نمائیم دریغ آمد که باز مطالب دیگری را در باره دومین ملاقات هیات (ملاقات مرخصی) با امیر بخارا را در اینجا گفته بگذارم و بگذرم.

موزر نوشته است که وی در موقعی که برای مرخصی هیات به حضور امیر بخارا رفته بود، امیر گفته است: «من اول کسی هستم از مملکت خود (سوئیس) که به بخارا آمده‌ام... وطن من با ممالک حضرت امیر فی‌الجمله شباهت دارد چون که در سوئیس هم مانند بخارا مردمان با علم زیاد پیدا میشود و مدتی است که مدارس سوئیس در اروپا شهرت دارند چنانکه مدارس بخارا در تمام آسیا».

موزر نوشته است پیش از آنکه به حضور امیر برویم قرار شد که اگر امیر از موزر بپرسد که پادشاه سوئیس کیست و چه نام دارد او باید در جواب بگوید که در سوئیس پادشاه نیست و عجالتاً وزیر تجارت سوئیس به حکمرانی کشور اشتغال دارد.

راقم این سطور وقتی بدینجا رسید بخاطر آورد که ۶۵ سال پیش از این موقعی که در شهر لوزان (سوئیس) تحصیل میکرد یک نفر از دانشجویان ایرانی بنام سعدالله خان (۱) که پدرش منشی یک تن از وزرای گیلانی ثروتمند بود و از طرف آن وزیر برای تحصیل به سوئیس فرستاده شده بود پس از یک مسافرت کدر موقع تعطیل مدارس در تابستان به تهران نمود در مراجعت برای دوستان ایرانی حکایت کرد که وقتی وارد تهران شدم پدرم گفت قبل از آنکه بخانه بیائی و

۱ - بعدها نام خانوادگی «درویش» را اختیار نمود. خدا بخواهد هنوز در قید حیات باشد. در موقع جنگ جهانی اول عضو هیات ملیون ایرانی در آلمان بود و بعدها مدتی با میرزا کوچک خان در جنگ همکاری کرد و پس از آن عضو وزارت مالیه گردید. امیدوارم زنده و سعادتمند باشد. آدم خوب و پاکی بود. هزار بار یادش بخیر (ج. ز.)



مراجعت ترکمن‌ها از تاخت و تاز و اسیرگیری (بتول خودشان «الامان»)
و آوردن اسیران با خود به ایل برای معامله (خون‌بها و یا خرید و فروش).

تراکمه باطراف برای تاخت و تاز (۲) باطراف میروند و مردم را اسیر میکنند و آنها را به جماعت سادت و ازبک میفروشند و آنها این اسیران زر خرید را به امور زراعت و امیدارند.

بازارهای عمده برای خرید و فروش اسرا در تاشکند و بخارا و خیوه بود و اسرا به قیمت گزاف میفروختند. تا همین اواخر در خیوه در حدود دو هزار تن اسیر روسی و پانزده هزار تن اسیر ایرانی وجود داشت و از آن گذشته در مملکت بخارا هم عده کثیری اسیر بود و همواره به مقدار آنها افزوده میشد و عموماً آنها را به زراعت و میداشتند. عموماً قیمت اسرای روسی مضاعف قیمت اسرای ایرانی بود اما زنهای ایرانی را اگر جوان و زیبا بودند به قیمت‌های گزافی معامله میکردند. اسیر ایرانی اگر مرد بود از بیست و پنج الی پنجاه تیل (طلا) و اسیر روسی به صد تیل میفروختند. سابقاً هر وقت از طرف دولت روس سفارتی به ترکستان فرستاده میشد سفره بقدر امکان اسرا را از ترکمنها میخریدند و با خود به روسیه میبردند.

بسیاری از اسرای روس محض آنکه در امان باشند و دچار آزار بسیار نباشند

بدین اسلام در می‌آمدند. وای بحال اسیری که در صدد فرار کردن برمیآید. مجازاتش مرگ بود و رسم کشتن اسرا چنین بود که او را به سیخ می‌کشیدند بطوری که گاهی باز چند روز زنده میماند و رنج و عذاب میکشید.

بعد از جنگ اخیر روسها در خیوه که در سال ۱۸۷۳ میلادی اتفاق افتاد خان خیوه مجبور شد ۲۱ نفر اسیر روسی و ۱۵۰۰۰ نفر اسیر ایرانی را آزاد سازد. امروز دیگر در تاشکند و بخارا و خیوه بازاری برای خرید و فروش انسانی نیست.

موزر مطالب سوئمنندی درباره قناتهای ترکستان نوشته و از آن جمله از قول یک متخصص روسی گفته است که «این قنات چند صد سال قبل از تاریخ مسیحی است و در آسیای وسطی این قناتها مانند اهرامی هستند که در مصر بنا شده است. در ترکستان مباشرین قنات را «آرق آق سقل» یعنی «ریش سفید قنات» میخوانند. وضعی که اهالی برای احداث قنات دارند خالی از غرابت نیست. کسی که مامور این کار است به پشت روی زمین میخوابد و سرخود را به آن سمتی که میخواهد آب را برساند میگرداند و از بالای پیشانی خود نگاه میکند و سمت فراز قنات را

میگیرد ... موزر مطالبی درباره امتیاز میوه‌های آن صفحات نوشته و از آن جمله حکایت میکند که در تاشکند ۳۲ نوع انگور دیده است و در باره هندوانه نوشته است که یک بار الاغ هندوانه را به مبلغ ۸۰ سانتیم (یک فرانک سویس صد سانتیم است) که به پول آنجا یک «تنجه» میباشد خریده بوده است.

موزر از اسبهای ترکمنی و طاقت و سرعت آنها تعریف میکند و نوشته است که ترکمن‌ها مرقعی که خود را برای تاخت و تاز مفعلی حاضر میسازند آرد جو را با دانه گوسفند مخلوط میکنند و گلوله میسازند و با خود همراه میبرند و از چند روز قبل از حرکت هر روز مقدار این گلوله‌ها را و مقدار آبی را که به اسب میدهند کم میکنند تا حیوان به مقدار اندکی از آب و خوراک معتاد شود

(۲) با اصطلاح خود ترکمنها «الامان»

(ج. ز. .)